

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

حافظ



درس نامه

منطق

تلخیص، تنظیم و تسهیل منابع درس منطق رشته ی فلسفه و کلام اسلامی

ویژه آزمون های کارشناسی ارشد و دکتری

چاپ دوم؛ سال ۱۴۰۰

محمد جواد امیر احمدی



بسته‌های آموزشی حافظون
ویژه دروس تخصصی رشته فلسفه و کلام اسلامی

منطق

تلخیص، تنظیم و تسهیل منابع درس منطق رشته ی فلسفه و کلام اسلامی
ویژه آزمون‌های کارشناسی ارشد و دکتری الهیات

چاپ دوم؛ سال ۱۴۰۰

مؤلف: محمدجواد امیراحمدی

ناشر: انتشارات آیات مبینات

شابک: ۳-۵-۹۵۱۴۱-۶۲۲-۹۷۸

تیراژ: ۲۰۰ جلد

مدیریت	مؤسسه	تماس با ما
-	۰۲۱۳۳۴۴۲۰۰۵	شماره ثابت
-	۰۹۱۹۸۰۰۰۹۷۰	شماره همراه
www.rasooll.ir	www.haafezoon.ir	سایت
rasoulmohammadzadeh@yahoo.com	haafezoon@gmail.com	ایمیل
۱۰۰۰۲۱۳۳۴۴۲۰۰۵	۰۲۱۳۳۴۴۲۰۰۵	سامانه دریافت پیامک
	Haafezoon	اینستاگرام



فهرست مطالب

۱۰	برخی مباحث مقدماتی نسبت به دانش منطق ۱
۱۵	برخی مباحث مقدماتی نسبت به دانش منطق ۲
۲۰	نیاز به طرح مباحث الفاظ در منطق
۲۳	دلالت و اقسام آن
۲۶	تقسیمات الفاظ
۲۸	تقسیمات الفاظ ۲
۳۲	تقسیمات الفاظ ۳
۳۷	کلی و جزئی
۴۲	نسبت های چهارگانه
۴۵	کلیات خمس
۵۱	انواع حمل
۵۵	مراحل تحصیل علم تصوری و تصدیقی
۶۰	تعریف و تقسیم
۶۵	شروط تعریف
۶۹	تقسیم، انواع و شیوه های آن
۷۴	قضیه و اقسام آن
۷۷	اجزای قضیه و تقسیمات فرعی آن
۸۰	سور قضیه و تقسیمات شرطیه
۸۴	تقسیمات قضیه ی حملیه
۸۷	موجهات
۹۱	اقسام موجهات مرکب
۹۳	اقسام قضیه ی شرطیه
۹۸	تناقض و شروط آن
۱۰۳	ملحقات تناقض و عکس مستوی
۱۰۸	عکس نقیض و بدهت منطقی
۱۱۳	استدلال و اصطلاحات عمومی آن
۱۱۷	اقسام قیاس
۱۲۰	قواعد عمومی قیاس اقترانی
۱۲۳	اشکال چهارگانه و بررسی شکل اول
۱۲۶	شکل دوم
۱۳۰	شکل سوم
۱۳۵	راه های اثبات اشکال و بیان شکل چهارم



۱۴۰	اقتراانی شرطی
۱۴۴	تبدیل منفصله به متصله و عکس آن
۱۴۸	قیاس استثنایی
۱۵۲	شرایط انتاج قیاس استثنایی
۱۵۵	کسب مقدمات قیاس به طریق تحلیل
۱۵۸	قیاس مرکب، خلف و مساوات
۱۶۲	استقراء و تمثیل
۱۶۸	مبادی قیاس و بحث یقینیات
۱۷۱	اقسام یقینیات
۱۷۵	مظنونات و مشهورات
۱۷۹	بیان باقی اقسام وهمیات
۱۸۳	اقسام قیاس به اعتبار ماده و صنعت برهان ۱
۱۸۸	صنعت برهان ۲
۱۹۲	صنعت جدل
۱۹۵	صنعت جدل ۲
۱۹۹	صنعت جدل ۳
۲۰۳	صنعت خطابه ۱
۲۰۷	صنعت خطابه ۲
۲۱۲	صنعت شعر
۲۱۴	صنعت مغالطه ۱
۲۱۷	صنعت مغالطه ۲
۲۲۱	صنعت مغالطه ۳
۲۲۷	صنعت مغالطه ۴



مقدمه مؤلف

لطفاً پیش از هر کاری این مقدمه ضروری را به دقت مطالعه نمائید و البته مطالعه مجدد و مکرر و مراجعه به آن نیز در طول دوره ضروری به نظر می‌رسد.

۱. مقدمه اول: حرفهای پیش از کنکوری

- چرایی وجود درس حاضر در دروس رشته ی فلسفه و کلام اسلامی

درس منطق از درس های پایه ای در رشته ی فلسفه و کلام اسلامی است. روشن است که علوم فلسفی و کلامی که مبنایشان استدلال است، وابستگی تامی به منطق دارند که ابزار برهان آوری و استدلال است. هر چه فرد در منطق تبحر فزون تری داشته باشد در مباحث عقلی هم آگاه تر راه می پیماید و مصون تر.

- کارکرد درس حاضر در این رشته

منطق از آن رو که با راه های استدلال سر و کار دارد، نسبت به مباحث فلسفی و کلامی جنبه ی مقدمه ای دارد. لذا در دوره ی کارشناسی و کارشناسی ارشد و همین طور دوره ی دکتری به تناسب سطح مباحث فلسفی به مباحث منطقی هم پرداخته می شود.

۲. مقدمه دوم: حرفهای پس از کنکوری

- آینده مطالعات این درس پس از ورود به دانشگاه

منطق را خادم علوم یا ابزاری عمومی برای همه ی علوم دانسته اند که این به نوعی تأکیدی است بر کاربردی بودن مباحث این رشته. و از این رو فردی که در منطق ورزیدگی داشته باشد از این فن می تواند در بیشتر رشته ها بهره ببرد.

- معرفی منابع جانبی پس از کنکور برای مطالعه بیشتر

چون سطح مباحث طرح شده در این درسنامه شامل دوره ی عمومی منطق می شود، اکثر کتبی که با جهت گیری عمومی و آموزشی نگاشته شده اند قابل استفاده هستند.

۱- منطق مظفر و شرح های مختلف آن

۲- منطق ۱ و ۲ از دکتر قراملکی

۳- منطق صوری از دکتر خوانساری

البته در ویراست بعدی ان شالله مطالب کتاب های منطق دکتر قراملکی و منطق صوری با مباحث این درسنامه تلفیق خواهد شد.

۳. مقدمه سوم: حرفهای کنکوری

- معرفی منابع جانبی و تکمیلی این درس در کنکور (منابعی که اگر فرصت کردید)



دانش منطق، دانشی ریشه دار در میان علوم اسلامی است و لذا آثار بسیار زیادی در این حوزه وجود دارد که می توان در کنار درسهای دانشگاهی با خوانش آن ها دانش منطقی را ارتقاء بخشید. این کتاب ها کتاب های مناسبی است.

۱- جوهر النضید از علامه حلی ره

۲- منطق منظومه مرحوم سبزواری ره

۳- شرح شمسیه از قطب رازی ره و

- توضیحاتی درباره چینش مطالب جزوه

مطالب این درس نامه بر مبنای کتاب منطق تالیف آیت الله مظفر ره نگاشته شده است که البته مبنای ما در نگارش این درس نامه، شرح و ترجمه ی حجه الاسلام دکتر شیروانی از این کتاب است. در کنار این منبع از کتاب تحریر منطق ایشان و برخی تلخیص ها از منطق مظفر استفاده شده است و در این جا بیشتر تالیف همان مطالب با شکلی جدید مد نظر بوده است.

- معرفی بهترین نحوه مطالعه

بی شک در منطق که جنبه ی کاربردی هم دارد، علاوه بر یادگیری قواعد منطقی باید کوشید تا با حل مسائل منطقی متعدد و مرور چند باره ی قواعد منطقی، نوعی ورزیدگی در خود ایجاد کرد تا قواعد منطقی و کاربردی

۴. مقدمه چهارم: آنچه در دست دارید

- توضیحاتی درباره چینش مطالب جزوه

درباره ی منابع این درس نامه که توضیحاتی بیان شد و درباره ی شکل و صورت آن هم این توضیح لازم است که سعی شده با تیتراهای متعدد و تغییرات شکلی در تیتراها امکان به یادسپاری و مرور بهتر مطالب فراهم گردد. البته در ویراست های بعدی این موارد ان شالله افزایش خواهد یافت.



منطق



درآمد

بیان برخی نکات مقدماتی نسبت به دانش منطق



درس ۱

برخی مباحث مقدماتی نسبت به دانش منطق ۱

در یک نگاه:

- ۱- نیاز به منطق
- ۲- تعریف علم منطق
- ۳- اقسام و تعریف علم
- ۴- تصور و تصدیق
- ۵- جهل و اقسام آن

۱- نیاز به منطق

با آنکه تفکر، یک امر فطری در وجود انسان است، آدمی در تفکرات خود فراوان خطا می‌کند. بنابراین، انسان نیازمند ابزاری است که افکار و اندیشه‌هایش را تصحیح کند، و او را به راه و روش استنتاج درست رهنمون ساخته، بر تنظیم و استوارسازی افکارش آزموده گرداند. «علم منطق» شیوهٔ درست فکر کردن را به انسان نشان می‌دهد.

سرّ این که انسان علم منطق را می‌آموزد، و باز هم در تفکرات خود خطا می‌کند، آن است که

- ۱- فراگیرندهٔ این علوم یا به ملکهٔ آن علم دست نمی‌یابد،
- ۲- و یا هنگام نیاز، قواعد آن را رعایت نمی‌کند؛
- ۳- و یا در تطبیق آن قواعد بر موارد و مصادیق به اشتباه می‌افتد.

۲- تعریف علم منطق

از این‌روست که در تعریف علم منطق آورده‌اند: «أَلَةُ قَانُونِيَّةٌ تَعَصِمُ مَرَاعَاتَهَا الذَّهْنَ عَنِ الْخَطَا فِي الْفِكْرِ؛ منطق ابزاری از سنخ قانون است که رعایت کردن و به کارگیری آن ذهن را از لغزش در اندیشه مصون می‌دارد».

۱-۲- منطق، ابزار و آلت است.

علوم آلی به آن دسته از دانشها گفته می‌شود که برای دستیابی به هدفی، غیر از شناخت مسایل آن علم، بکار گرفته می‌شوند، در مقابل علوم اصالی. علم منطق یک علم آلی است؛ زیرا عهده‌دار بیان راههای صحیح عام و فراگیری است که فکر و اندیشه به وسیلهٔ آن، به حقایق نامعلوم دست می‌یابد.



۳- اقسام علم

۳-۱- علوم حسیه

نخستین درجه از درجات علمی بشر است که از محسوسات شروع می‌کند تا به عمیق‌ترین مسائل عقلی و فلسفی و ماوراء طبیعی می‌رسد. سرمایه اصلی انسان برای رسیدن به جمیع علوم و دانشهای طبیعی ریاضی و فلسفی، عقلی و نقلی، جزیی و کلی، مادی و معنوی همین علوم حسیه است که اگر کسی فاقد این احساسات باشد، هرگز قدرت کسب سایر مراتب علمی را هم نخواهد داشت.

در این مرحله حیوانات با انسانها مشترک هستند.

۳-۲- علم خیالی

و آن عبارت است از علوم و دانشهایی که توسط قوه خیال نصیب انسان می‌شود. پس از عکسبرداری و فیلمبرداری ذهن و نفس از محسوسات و انتقالش صور محسوسات در ذهن، ذهن قادر است در این صور حسیه تصرفاتی انجام دهد و برخی از آن صور را با بعض دیگر مقایسه کند و در عالم خیال، پیش خود محاسبه کند که فلان صورت حسیه از فلان صورت، بلندتر است. یا فلان نور و روشنایی از فلان نور دیگر، قوی‌تر، روشن‌تر یا مثل آن است. و مانند آن. گاهی از این صور حسیه موجودات خیالی‌ای تصویر کرده و می‌سازد که هرگز در خارج وجود ندارند. مثلاً دریایی از جیوه را در ذهن تصویر می‌کند.

در این مرحله نیز پاره‌ای از حیوانات با انسانها مشترک هستند.

۳-۳- علم وهمی

انسان می‌تواند قدم از محسوسات، صور حسیه و خیالیه فراتر گذاشته و یک سلسله معانی جزئی را نیز ادراک کند. (معانی در مقابل صور، یعنی اموری که از مقوله معنا بوده و امری مجرد هستند نه مادی. جزئی در مقابل کلیه، که انسان معانی کلیه را به برکت عقل ادراک می‌کند.) مثلاً کودک انسانی محبت والدین خود را ادراک می‌کند. در این قدم نیز برخی از حیوانات با انسان شریک هستند.

ویژگی علم وهمی آن است که نه دارای ماده است و نه مقدار، ولی جزیی است.

۳-۴- علم و ادراک عقلی

از مراحل مشترکه پیشین که بگذریم، انسان دارای یک مرتبه اختصاصی است که هیچ یک از حیوانات در آن مرحله حضور نداشته و با انسان شریک نیست و آن مرحله، قوه عقل و فکر است که ویژگیهای آن ذیلاً بیان می‌شود:

الف: حدودمرزی برای ادراکات عقلی نیست و به جایی منتهی نمی‌شود، بلکه هر مرتبه‌ای، بالاتر از آن مرحله‌ای وجود دارد و بشر توان رسیدن به آن را دارد.

ب: عقل است که مدیر و مدبر مجموعه ادراکات و معلومات حسیه، خیالی و وهمی ما است. زیرا چه بسا حس انسان در ادراکش خطا کند.

ج: به برکت عقل است که از مدرکات و معلومات جزئی، معانی و قواعد کلیه انتزاع می‌شود.



د: معلومات و مدرکات حسّیه، وهمیه و خیالیه را با یکدیگر مقایسه کرده و از آنها نتایجی می‌گیرد و از معلوماتی که اندوخته، به مجهولات پی‌برده و آنها را به معلوم تبدیل می‌کند.

۴- تعریف علم

چشم خود را بگشایید و به کتابی که در پیش روی دارید بنگرید، آنگاه چشم خود را ببندید و در همین حال متوجه همان کتاب باشید، و آن را در نظر داشته باشید. ملاحظه می‌کنید که گویا همچنان چشم گشوده‌اید و آن کتاب را نگاه می‌کنید. در همه حواس، وضع به همین شکل است.

از این رو ادراک و یا علم عبارت است از «نقش بستن صورتهای اشیاء در نفس انسان». از این جهت فرقی میان علوم و ادراکات انسان در مراتب مختلف آن وجود ندارد. و از این رو در تعریف علم آورده‌اند:

«العلم حضور صورة الشیء عند العقل»

۵- تصور و تصدیق

تصور صورت ذهنی بدون حکم است که دو قسم دارد:

الف) یا صورت ذهنی صرف است مانند صورت ذهنی زوایای مثلث

ب) یا صورت ذهنی حاصل از نسبتی است که وقوع یا عدم وقوع آن مورد تردید است.

تصدیق صورت ذهنی مستلزم و همراه حکم نفس است. مانند حکم نفس به این که زوایای مثلث برابر دو قائمه است. در واقع تصدیق صورت ذهنی شیء است که مستلزم تصدیق نفس می‌باشد و تصدیق نفس لازمه ی آن صورت ذهنی است. از این نظر نام آن لازم(تصدیق) بر این ملزوم(صورت ذهنی) از باب تسمیه ی شیء به ملزوم آن گذاشته شده است.

نکته: تصدیق فعل بسیط ذهن است که پس از سه تصور (تصور موضوع، تصور محمول و تصور نسبت میان موضوع و محمول) و حکم به این نسبت حاصل میشود.

۵-۱- متعلق تصور و تصدیق

متعلق تصدیق، «نسبت واقع در جمله خبری هنگام حکم و اذعان به مطابقت و یا عدم مطابقت آن با واقع» است. تصور ممکن است به یکی از امور چهارگانه ذیل تعلق گیرد:

۱- لفظ مفرد؛ اعم از اسم و فعل- که در منطق به آن کلمه گفته می‌شود- و حرف، که در منطق به آن ادات می‌گویند.

۲- نسبت در خبر هنگام شک در آن و یا توهم آن؛ چرا که در این دو حالت تصدیقی در کار نیست.

۳- نسبت در جمله انشایی؛ مانند امر، نهی، تمنی، استفهام و دیگر امور انشایی که واقعیتی در پس کلام و لفظ ندارد؛ و از این رو اساساً مطابق بودن و یا نبودن با واقعیت خارجی در مورد آن قابل طرح نیست؛ و در نتیجه تصدیق و ادعائی نسبت به جملات انشایی در کار نخواهد بود.

۴- مرکب ناقص؛ مانند مضاف و مضاف الیه، صفت و موصوف، و هریک از طرفین جمله شرطیه. در مرکبات ناقص هرگز تصور، اذعان و تصدیقی به دنبال ندارد. زیرا جمله شرطی، و نیز جمله جزا «هرگز حساب آن نتوانید کرد» هر کدام یک معلوم تصویری است.



۲-۵- اقسام تصدیق

تصدیق بر دو قسم است:

۱- یقین، ۲- ظن؛ زیرا تصدیق عبارت است از رجحان دادن به یکی از دو طرف خبر، یعنی وقوع و عدم وقوع آن، خواه طرف دیگر محتمل باشد یا نباشد. پس: اگر این رجحان دادن همراه با نفی احتمال طرف دیگر باشد، یقین است؛ و اگر همراه با وجود احتمال ضعیف طرف دیگر باشد، ظن خواهد بود.
به بیان دیگر حالتی که هنگام مواجهه با یک خبر ممکن است برای انسان روی دهد، یکی از چهار حالت زیر است، و حالت پنجمی برای آن متصور نیست:

۱- یقین؛ یعنی اینکه انسان مضمون خبر را تصدیق کند، و احتمال کذب آن را ندهد؛ و یا آنکه عدم وقوع خبر را تصدیق کند، و احتمال صدق آن را ندهد. و این برترین قسم تصدیق است.

۲- ظن؛ یعنی اینکه آدمی مضمون خبر و یا عدم آن را رجحان دهد، و در عین حال طرف دیگر را نیز محتمل بداند. این قسم، پست‌ترین اقسام تصدیق است.

۳- وهم؛ یعنی اینکه انسان مضمون خبر و یا عدم آن را محتمل بشمارد، اما طرف دیگر را بر آن رجحان دهد.

۴- شک؛ عبارت است از برابر بودن احتمال وقوع و عدم وقوع خبر.

نکته

۱- وهم و شک از اقسام تصدیق نیستند؛ بلکه از اقسام جهل به شمار می‌روند.

۲- ظن و وهم همیشه عکس یکدیگرند. اگر انسان نسبت به مضمون خبر وهم داشته باشد، نسبت به عدم آن ظن خواهد داشت. و اگر نسبت به عدم وقوع خبر وهم داشته باشد، نسبت به وقوع آن ظن خواهد داشت. بنابراین، ظن به یک طرف، توهم طرف دیگر خواهد بود.

۶- جهل و اقسام آن

جهل همان نبود علم است در کسی که استعداد برای علم دارد و می‌تواند آن را بدست آورد. بنابراین، جمادات و چارپایان را نه جاهل می‌نامیم و نه عالم-اما آنها را عالم نمی‌نامیم، زیرا فاقد علم و ادراک هستند؛ و جاهل نمی‌نامیم، زیرا استعداد تحصیل علم را نیز ندارند. لذا گفته می‌شود: علم و جهل تقابل ملکه و عدم ملکه با هم دارند.

جهل نیز همانند علم، بر دو قسم است؛ زیرا جهل در برابر علم است، و لذا در هر موردی که علم باشد جهل، بدیل و جایگزین آن خواهد بود.

۱-۶- تقسیم جهل به تصویری و تصدیقی

پس جهل گاهی جایگزین تصور می‌شود، یعنی در مورد تصور می‌باشد؛ و گاهی جایگزین تصدیق می‌شود، یعنی در مورد آن می‌باشد. بنابراین، به تناسب می‌توان قسم اول را «جهل تصویری» و قسم دوم را «جهل تصدیقی» نامید.

منطق دانان می‌گویند: جهل بر دو قسم است: جهل بسیط و جهل مرکب. در واقع خصوص جهل تصدیقی به این دو نوع تقسیم می‌شود؛ اما جهل تصویری همیشه به صورت جهل بسیط می‌باشد، و جهل مرکب نسبت به آن متصور نیست.



۶-۲- تقسیم جهل تصدیقی به مرکب و بسیط

جهل بسیط آن است که آدمی چیزی را نداند، و به این جهل و نادانی خود توجه داشته باشد؛ یعنی بداند که آن را نمی‌داند؛ پس ما در واقع فقط یک جهل وجود دارد.

جهل مرکب آن است که انسان چیزی را نداند، و به این جهل و نادانی خود توجه نداشته باشد، بلکه خود را عالم به آن پندارد. در چنین مواردی انسان نمی‌داند که جاهل و ناآگاه است.

این نوع جهل را جهل مرکب می‌نامند، زیرا از دو جهل ترکیب یافته است: یکی جهل به واقع و دیگری جهل به این جهل. این قسم از جهل، زشت‌تر و ناپسندتر از قسم دیگر آن است. جهل مرکب تنها در مورد تصدیق راه دارد؛ زیرا این نوع جهل همیشه همراه با اعتقاد می‌باشد.

۶-۳- جهل مرکب از اقسام علم نیست.

زیرا در علم صورت شیء نزد عقل حاضراست یعنی خود شیء، اما در جهل مرکب صورت چیز دیگری در ذهن وجود دارد.

یعنی هرچند دارنده جهل مرکب آن را علم می‌پندارد، اما در واقع، علم-به معنای اعتقاد مطابق با واقع-نیست.



درس ۲۰۲

برخی مباحث مقدماتی نسبت به دانش منطق ۲

در یک نگاه:

۱- علم ضروری و نظری

۲- تعریف اندیشه یا فکر و مراحل آن

۳- نموداری از بحثهای منطق

۱- علم ضروری و نظری

علم با هر دو قسمش، یعنی تصور و تصدیق، بر دو دسته است:

۱- ضروری، که بدیهی نیز نامیده می‌شود، علمی است که در پیدایش آن نیازی به کسب و اندیشه و فکر نیست: مانند تصور ما از مفهوم وجود و عدم و مفهوم شیء، و مانند تصدیق ما به اینکه «کل بزرگ‌تر از جزء است» و «دو نقیض با هم جمع نمی‌شوند»، و «خورشید طلوع کرده است»، و «یک، نصف دو است» و قضایایی از این قبیل.

۲- نظری علمی است که پیدایش آن نیازمند کسب و اندیشه و فکر است: مانند تصور ما از حقیقت روح و الکتریسیته؛ و مانند تصدیق ما به اینکه زمین ساکن و یا در حال حرکت بر گرد خویش و بر گرد خورشید است. این علم را علم «کسبی» نیز می‌نامند.

علم به برخی از امور بدون بکارگیری اندیشه و فکر حاصل می‌گردد. کافی است انسان با یکی از اسباب توجه، که بیان خواهد شد، به شیء موردنظر توجه کند، بی‌آنکه نیازی به وساطت کار فکری باشد، چنانکه در مثالهای یاد شده ملاحظه شد. این نوع علم را، خواه تصور باشد و خواه تصدیق، ضروری و یا بدیهی می‌نامند. اما برخی از امور است که آگاهی از آنها نیاز به اندیشیدن و اجرای عملیات عقلی و معادلات فکری دارد، نظیر معادلات جبری. در این موارد انسان به یاری معلوماتی که دارد علم به این امور (مجهولات) را تحصیل می‌کند.

راه عالم شدن به چنین اموری تمسک به معلومات دیگر و تنظیم و مرتب‌سازی آنها به گونه‌ای درست است، تا ذهن از آن معلومات به آنچه برای او مجهول و نادانسته است، منتقل گردد. چنین علومی را، خواه تصور باشد و خواه تصدیق، نظری یا کسبی می‌نامند.

۱-۱- توضیحی دربارهٔ واجدیت انسان نسبت به علم ضروری

گفتیم: علم ضروری دانشی است که حصول آن نیازمند اندیشه و تفکر نیست. و اشاره‌ای داشتیم به این نکته که نفس باید با یکی از اسباب توجه، خود را متوجه مطلب موردنظر سازد؛ و این نکته نیازمند کمی توضیح است:



گاهی انسان در اثر فقدان سبب توجه، نسبت به یک امر بدیهی و ضروری جهل دارد، و از آن ناآگاه است. این نشان می‌دهد که ضرورتی ندارد انسان همه بدیهیات را بداند، و از همه آنها آگاه باشد. این جهل و نادانی هیچ خدش‌های بر بداهت بدیهی وارد نمی‌سازد.

۲-۱- اسباب توجه نفس

اسباب توجه نفس بدین شرح است:

۱- **انتباه و توجه به مطلب مورد نظر:** وجود این سبب در همه بدیهیات لازم است؛ چرا که گاهی روشن‌ترین امور نیز از انسان غافل و بی‌توجه پوشیده می‌ماند.

۲- **سلامت ذهن:** این سبب نیز در مورد همه بدیهیات لازم است؛ زیرا کسی که ذهنش بیمار است گاهی در روشن‌ترین امور شک می‌کند و از درک آن عاجز می‌ماند. بیماری ذهنی گاهی از یک نقصان طبیعی و گاهی از یک بیماری عارضی یا تربیت غلط ناشی می‌شود.

۳- **سلامت حواس:** این سبب ویژه بدیهیاتی است که بر حواس پنجگانه توقف دارد، یعنی محسوسات. فی‌المثل انسان کور و یا کسی که بینایی‌اش ضعیف است، فاقد علم به بسیاری از امور دیدنی است؛ همچنین انسان ناشنوا، علم به صداها ندارد؛ و کسی که فاقد ذائقه است، چشیدنیها را درک نمی‌کند.

۴- **عدم شبیهه:** شبیهه یعنی اینکه ذهن دلیل باطلی را که نتیجه‌اش با یکی از بدیهیات تناقض دارد، ترتیب دهد و از مغالطه‌ای که در آن نهفته است، غفلت کند؛ و در نتیجه در آن امر بدیهی مردد گردد، و یا برخلاف آن معتقد شود.

۵- **فعالیت غیر عقلی:** این سبب برای حصول بسیاری از بدیهیات ضروری است؛ مانند شنیدن اخبار گروه فراوانی از مردم که توافقتشان بر اخبار دروغ محال است، در متواترات؛ و تجربه در تجربیات؛ و تلاش انسان برای دیدن شهری و یا شنیدن صدایی، در محسوسات. پس اگر برای حصول علم به یک امر، آدمی نیازمند آزمایشها و تجربه‌های طولانی و تلاش عملی پیگیر باشد، این به تنهایی آن علم را در زمره علوم نظری قرار نمی‌دهد، مگر آنکه نیازمند فکر و عملیات عقلی باشد.

۲-۲- تعریف اندیشه یا فکر

مراد از اندیشه یا فکر «اجرای عملیات عقلی در معلومات موجود برای دستیابی به مطلوب» است. و مطلوب همان علم به مجهول غایب و پنهان از ذهن است. به بیان دقیق‌تر، فکر عبارت است از: حرکت عقل میان معلوم و مجهول: «حرکت العقل بین المعلوم و المجهول».

۱-۲- مراحل فکر

آدمی وقتی با مشکل (مجهول) برخورد می‌کند، عقل پنج مرحله را طی می‌کند:

۱- برخورد با مشکل (مجهول).

۲- شناسایی نوع مشکل؛ چرا که آدمی گاهی با مشکل برخورد می‌کند اما نمی‌داند از کدامین نوع است.

۳- حرکت عقل از مشکل به معلومات بایگانی شده نزد او.



۴- حرکت عقل، برای بار دوم، میان معلومات، برای جستجو در آنها و تنظیم مقدمات متناسب با مشکل و صالح برای حل آن.

۵- حرکت عقل، برای بار سوم، از معلوماتی که توانسته از میان دانسته‌هایش تنظیم کند، به سوی مطلوب. فکر در حقیقت همین مراحل سه‌گانه اخیر، و یا حرکات سه‌گانه است؛ و مقصود از حرکت عقل میان معلوم و مجهول که در تعریف فکر آوردیم همین حرکات سه‌گانه است. در بسیاری موارد انسان در حال تفکر و اندیشه، بدون توجه، این مراحل پنجگانه را پشت سر می‌گذارد. ولی افراد در فکر این پنج مرحله را طی می‌کنند.

۲-۲- تفاوت فکر و حدس و بداهت قضایای حدسی

آری، کسی که از نیروی حدس برخوردار است، بی‌نیاز از دو حرکت نخست است، و با یک حرکت مستقیماً از معلومات به مجهول منتقل می‌شود. و معنای حدس همین است. لذا می‌توان گفت: حدس نوعی الهام است و نخستین مرتبه آن را تشکیل می‌دهد. و نیز از این‌روست که منطق‌دانان، قضایای حدسی را در شمار بدیهیات آورده‌اند؛ چرا که علم به این قضایا هنگام برخورد با مشکل، با یک حرکت دفعی از معلوم به مجهول صورت می‌پذیرد، بی‌آنکه نیازی به تلاش فکری داشته باشد. در این موارد نه نیازی به شناسایی نوع مشکل است، و نه احتیاجی به رجوع به معلومات و جستجو در آنها و تنظیم و ترتیب آنها است.

به همین دلیل است که گفته‌اند: گاهی یک قضیه واحد برای یک شخص بدیهی است، و برای شخصی دیگر نظری می‌باشد. این بخاطر آن است که شخص اول از نیروی حدسی برخوردار است که او را از فکر و اندیشه، یعنی از دو حرکت نخست، بی‌نیاز می‌سازد؛ برخلاف شخص دوم که پس از شناسایی نوع مشکل برای معلوم ساختن آن نیازمند این حرکات سه‌گانه است.

۳- نموداری از بحثهای منطق

ما تنها برای تحصیل علوم نظری به علم منطق نیازمندیم؛ زیرا منطق مجموعه قوانین فکر و اندیشه است. اما علوم بدیهی خودبه‌خود حاصل است، بلکه سرمایه اصلی جوینده علم را تشکیل می‌دهد، که طالب علم با آن به کسب می‌پردازد و سود این کسب، معلومات نظری است که تاکنون فاقد آن بوده است.

پس منطق گاهی از معلوم تصویری، به نام معرف، بحث می‌کند تا به کمک آن، مجهول تصویری را برای خود معلوم سازد؛ و گاهی از معلوم تصدیقی، به نام حجت، سخن می‌گوید تا به یاری آن، قضایایی نادانسته را برای خود معلوم سازد.

بحث از حجت خود بر دو گونه است: یکی از ناحیه هیأت تألیف آن، و دیگری از ناحیه ماده قضایای آن، که بحث صناعات خمس را تشکیل می‌دهد. بحث معرف و حجت، هرکدام، مقدماتی دارد و مجموع این مباحث در این کتاب در شش بخش تنظیم شده است:

بخش اول: مباحث الفاظ.

بخش دوم: مباحث کلی.

بخش سوم: معرف، به ضمیمه بحث تقسیم.

بخش چهارم: قضایا و احکام آن.



بخش پنجم: حجت و هیأت تألیف آن.

بخش ششم: صناعات خمس.



بخش اول

مباحث الفاظ



درس ۱

نیاز به طرح مباحث الفاظ در منطق

در این درس می‌خوانیم:

۱- نیاز به مباحث الفاظ

۲- چهارگونه وجود برای اشیاء

1- نیاز به مباحث الفاظ

غرض اصلی اهل منطق تنها مربوط به معانی است؛ اما برای رسیدن به معانی لازم است از احوال و احکام الفاظ نیز بحث شود؛ چرا که تفاهم با مردم و انتقال آراء و افکار میان ایشان غالباً توسط زبان و لغت خاصی صورت می‌پذیرد. از این‌رو، منطقی نیازمند آن است که از احوال لفظ از «یک جهت عمومی»، که اختصاص به زبان و لغت خاصی ندارد، بحث کند.

اما اینکه گفتیم: «از یک جهت عمومی» نکته‌اش آن است که علم منطق ویژه اهل یک زبان خاص نیست، اگرچه در موارد نادری منطقی نیازمند بحث از اموری می‌شود که به زبان خود او اختصاص دارد، مانند بحث از دلالت لام تعریف در زبان عربی بر عمومیت.

اما منطقی نیاز دیگری نیز به مباحث الفاظ به خاطر خودش دارد، که از حاجت نخست به مراتب بزرگ‌تر و شدیدتر است.

توضیح اینکه لفظ و معنا پیوندی استوار با یکدیگر دارند تا آنجا که گویا یک چیزند. این پیوند در اندیشه آدمی میان خود و خودش اثر می‌گذارد. ما در خود می‌یابیم که هرگاه درباره امری می‌اندیشیم، اندیشه ما غالباً همراه با تخیل و تصور الفاظ می‌باشد. تو گویی با الفاظی که تخیل می‌کنیم حدیث نفس کرده، با خود سخن می‌گوییم؛ و بدین‌سان الفاظ را در ذهن خود مرتب ساخته، براساس آن به معانی و تفصیلات آن انتظام می‌بخشیم، درست مانند هنگامی که با کسی سخن می‌گوییم.

پس اگر آدمی در حال اندیشه، در الفاظ ذهنی دچار لغزش شود، و یا احوال الفاظ بر او دگرگون گردد، این امر - بخاطر همان ارتباط موجود میان لفظ و معنا - بر افکار و انتقال‌های ذهنی وی اثر می‌گذارد.

و از این‌رو، برای چنین اندیشه‌ها و افکار درست، بر دانشجو فرض است که به خوبی با احکام عمومی و کلی الفاظ آشنا گردد؛ و بر منطقی نیز لازم است، به عنوان مقدمه علم منطق و برای یاری جستن از آن در تنظیم افکار صحیح خویش، درباره این احوال به بحث بنشیند.

2- چهارگونه وجود برای اشیاء

۱- وجود خارجی: منظور وجود اشیاء در خارج از ذهن ما و در جهان خارج و عالم تکوین است مثل هستی بسیاری از چیزها که در اطراف تو و بر بالای سر تو و در نزدیکی تو است یا از تو بسیار دور است از حیوانات، نباتات، جمادات، و.....

۲- وجود ذهنی: وجود ذهنی در حقیقت چیزی غیر از علم به صور اشیاء خارجی و مفاهیم ذهنیه نیست.



وجود خارجی و ذهنی از وجودهای حقیقیه بوده و تابع وضع واضح و جعل جاعل و اعتبار معتبر نیستند.

۳- وجود لفظی: مانند الفاظی که برای سهولت تفاهم با یکدیگر برای اشیای اطراف خود و همچنین برای معانی غیر حسی قرار میدهیم. زیرا:

اولاً: بسیار رنج و زحمت دارد که آدمی برای تفهیم هر چیزی خود آن را نزد مخاطب یا مخاطبین احضار کند. ثانیاً: بسیاری از حقایق، شیء خارجی نیست تا قابل احضار باشد مثل مفاهیم ذهنیه که هرگز در خارج یافت نمی‌شود تا بتوان آن را به مخاطبین نشان داد یا شنواید و یا چشائید و بویائید. ثالثاً: احضار بسیاری از اشیاء خارجی ممکن نیست. مثلاً رشته کوههای سبلان را کسی قدرت ندارد نزد مخاطب احضار کند.

انسانها از راه گفتار (که آسانترین و عمومی‌ترین طریق افاده و استفاده است) مقاصد خود را به یکدیگر تفهیم می‌کنند.

از آنجا که دلالت این الفاظ بر معانی ذاتی و طبیعی نیست (بلکه وضعی و جعلی است) هر لفظی را براساس نیاز برای معنایی خاصی قرار می‌دهند. آنگاه با وساطت الفاظ آن معانی مقصوده و مطلوبه را در ذهن شنوندگان احضار می‌کنند و بدین‌وسیله مراد خود را به دیگران تفهیم می‌کنند.

در حقیقت، الفاظ، آلات و ابزار و پلهایی هستند برای رسیدن به معانی که هدف اصلی انسان متکلم است. این رابطه بسیاری قوی و مستحکم و تنگاتنگ میان الفاظ و معانی است که گویا لفظ همان معنی و معنی همان لفظ است و گویا مستقیماً و بدون واسطه خود معنی احضار شده است..

شاهد ارتباط بسیار نزدیک لفظ و معنا اینست که حسن و قبح، زشتی و زیبایی معانی به الفاظ هم سرایت می‌کند و آدمی از شنیدن لفظ زیبا لذت می‌برد و از شنیدن لفظ زشت متنفر است در حالی که الفاظ تقصیری ندارند.

۴- وجود کتبی: وجودات کتبی از جمله وجودات اعتباریه است: با اینکه مهمترین طریق افاده و استفاده، الفاظ و کلمات بود و آنها را مدار افاده و استفاده بحساب آورده و تفهیم و تفهم بر محور آن دور می‌زند، اما الفاظ هم به تنهایی پاسخگوی همه نیازهای انسان نیست، زیرا گفتگو تنها برای مخاطبین شفاهی که لب به لب باهم سخن می‌گویند مفید می‌باشد و انسانهایی که از آن مجلس غائب هستند و یا کسانی که در آن عصر نبوده بعداً دنیا می‌آیند از دریافت مراد گوینده از این طریق محرومند از این‌رو، برای اینکه انسانها بتوانند مقاصد و افکار خویش را به آیندگان برسانند و میان گذشته و آینده تا قیامت پیوند ایجاد کنند ناچار از اختراع خط و نقوش خطیه شدند.

پس گویا خط، وجود لفظ است و لفظ همان وجود خط، البته نویسنده اولاً و بالذات خطوط و نقوش را ایجاد می‌کند و ثانیاً و بالعرض و به‌واسطه آن‌ها الفاظ را پدید می‌آورد.

وجودات کتبی هم از امور اعتباریه هستند که تابع اعتبار معتبر هستند.

شایان گفتن است که هنگام کتابت در حقیقت میان وجودات اربعه اشیاء، ترتب است یعنی وجود کتبی احضارکننده الفاظ است و الفاظ احضارکننده معانی در ذهن مخاطب هستند و معانی ذهنیه حاکی از وجودات خارجی اشیاء هستند و در حقیقت اول وجود خارجی است دوم وجود ذهنی و سوم وجود لفظی و چهارم وجود کتبی.

نکته: علت اصلی طرح مباحث الفاظ در منطق

خلاصه میان لفظ و معنی رابطه تنگاتنگ و پیوند بسیار بسیار قوی و مستحکمی وجود دارد به گونه‌ای که گویا لفظ همان معنی و معنی همان لفظ و هردو یکی هستند و گویا متکلم مستقیماً معانی را به مخاطبین القاء می‌کند در حالی که او الفاظ و کلمات را به زبان آورده و به واسطه آنها مقاصد خویش را می‌فهماند، لکن الفاظ قوالب معانی و وسیله وصول به معانی و فانی در معانی هستند گویا خود معنا را در ذهن احضار کرده است .



درس ۲۰۲

دلالت و اقسام آن

در یک نگاه:

- ۱- دلالت و اقسام آن
- ۲- اقسام دلالت وضعی
- ۳- اقسام دلالت لفظی

1- تعریف دلالت

هر شیئی که هنگام آگاهی از وجود آن، ذهن انسان به وجود شیء دیگری منتقل می‌گردد، «دال» نامیده می‌شود؛ و آن شیء دیگر «مدلول»، و این ویژگی که برای دال حاصل می‌گردد، «دلالت» خوانده می‌شود. از بیان بالا دانسته می‌شود دلالت عبارت است از اینکه شیء به گونه‌ای باشد که هنگام علم به وجود آن ذهن آدمی به وجود شیء دیگری منتقل گردد».

2- اقسام دلالت

انتقال ذهن از یک شیء به شیء دیگر، به سبب این علاقه و پیوند راسخ و استواری است که میان دو شیء در ذهن برقرار می‌باشد. این پیوند ذهنی نیز علتی دارد که همان علم به ملازمه میان دو شیء و همراهی آنها در بیرون از ذهن است. و چون این ملازمه گاهی ذاتی است، و گاهی طبیعی است، و گاهی نیز از قرارداد و وضع نشأت می‌گیرد، دلالت بر سه دسته دانسته شده است: دلالت عقلی، دلالت طبیعی و دلالت وضعی.

۱- دلالت عقلی: این نوع دلالت در جایی است که میان وجود خارجی دال و مدلول ملازمه ذاتی برقرار باشد؛ مانند اثر و مؤثر.

۲- دلالت طبیعی: این گونه دلالت در جایی است که ملازمه میان دو شیء، ملازمه طبیعی باشد؛ یعنی ملازمه‌ای که طبع انسان آن را اقتضا دارد.

البته در ملازمه طبیعی، تقارن میان لازم و ملزوم عام و همیشگی نیست، بلکه گاهی تخلف می‌کند، و نیز در اثر گوناگونی طبایع مردم مختلف می‌گردد؛ برخلاف ملازمه اثر و مؤثر که نه تاب استثناء را دارد، و نه تحمل گوناگونی را. چه بسا انسانهایی باشند که به هنگام شرمساری چهره آنها سرخ نشود. و یا همان کسانی که هنگام شرمساری معمولاً رنگ رخسارشان دگرگون می‌شود، ممکن است گاهی این تغییر رنگ در آنها رخ ندهد.

نمونه‌های فراوانی برای دلالت طبیعی وجود دارد. از جمله اینکه: طبع برخی از مردم اقتضا می‌کند هنگام احساس درد بگویند «آخ»؛ و هنگام رنجوری بگویند «آه»؛ و

۳- دلالت وضعی: دلالت وضعی در جایی است که ملازمه میان دو شیء از وضع و قرارداد نشأت گیرد؛ قرارداد بر اینکه وجود یکی، دلیل بر وجود دیگری باشد؛ مانند خطوطی که بنابر قرارداد، دلیل بر الفاظ و حاکی از آن است؛ و نیز مانند اشارتهای انسان گنگ، و علائم تلگراف و بی‌سیم و رموز حساسی، هندسی و سایر رشته‌های علمی؛ و نیز مانند



الفاظی که دلیل برای معانی ذهنی قرار داده شده است. پس اگر انسان بداند چنین ملازمه‌ای میان دو شیء برقرار است، و آنگاه از وجود دال آگاه شود، ذهن او به شیء مدلول منتقل خواهد شد.

۱-۲- اقسام دلالت وضعی

دلالت وضعی بر دو قسم است:

۱- **دلالت لفظی:** و این در جایی است که آنچه براساس قرارداد به عنوان دال تعیین شده است، لفظ باشد.

۲- **دلالت غیر لفظی:** و این در جایی است که دال، چیزی غیر از لفظ باشد؛ مانند علائم، خطوط، تصویرها، و امور ملحق به آن، مثل علامتها و رمزهای علوم، و تابلوهایی که در جاده برای بیان اندازه مسافت و یا تعیین جهت راه به سوی محل و یا شهری نصب شده، و غیر آن.

۲-۲- دلالت لفظی و اقسام آن

از بیان پیشین دانسته می‌شود سبب و علت دلالت لفظ بر معنا- و به تعبیر دیگر: علت انتقال از لفظ به معنا-همان پیوند استواری است که در ذهن میان لفظ و معنا برقرار می‌باشد. و این پیوند، چنانکه معلوم شد، برخاسته از ملازمه وضعی میان آن دو نزد کسی است که عالم به آن ملازمه می‌باشد. بر این اساس می‌توانیم دلالت لفظی را چنین تعریف کنیم:

« دلالت لفظی عبارت است از آنکه لفظ به گونه‌ای باشد که اگر انسان بداند متکلم، آن لفظ را بیان کرده است، به معنای مراد شده از آن لفظ پی برد.»

دلالت لفظ بر معنا بر سه وجه و گونه مختلف است:

۱- **گونه مطابقت:** بدین صورت که لفظ بر تمام معنای موضوع له دلالت کند، و با آن مطابق باشد؛ یعنی مدلول لفظ و موضوع له آن یکی باشد، مانند دلالت لفظ کتاب بر تمام معنای آن، که همه برگها و خطوط و نقشهای داخل آن و نیز جلد آن را شامل می‌شود؛ و مانند دلالت لفظ انسان بر تمام معنای آن، یعنی «حیوان ناطق».

اگر دلالت بدین گونه باشد، آن را دلالت «مطابقی» و یا «تطابقی» می‌نامند، زیرا لفظ و معنا بر هم تطبیق می‌کند. این نحوه دلالت، دلالت اصلی و اساسی الفاظ را تشکیل می‌دهد، و وضع الفاظ برای معنای در اصل برای این نحوه دلالت است.

۲- **گونه تضمن:** بدین شکل که لفظ بر قسمتی از معنای موضوع له، که در ضمن معنای موضوع له قرار دارد، دلالت کند؛ مانند دلالت لفظ کتاب تنها بر برگهای آن، و یا فقط بر جلد آن؛ دلالت تضمنی فرع بر دلالت مطابقی است؛ زیرا دلالت لفظ بر جزء معنای موضوع له پس از دلالت آن بر کل معنای موضوع له صورت می‌پذیرد.



۳-گونه التزام: بدین صورت که لفظ بر معنایی دلالت کند که بیرون از معنای موضوع له، اما همراه با آن است، مانند دلالت قلمدان بر قلم. دلالت التزامی نیز فرع بر دلالت مطابقی است؛ زیرا دلالت لفظ بر آنچه بیرون از معنای موضوع له است، پس از دلالت بر خود معنای موضوع له می باشد.

نکته: شرط دلالت التزامی

- ۱- در ذهن میان معنای لفظ و معنای بیرون از آن، تلازم و تقارن باشد. بنابراین، تلازم خارجی میان آن دو، تا وقتی، در ذهن رسوخ نکرده است، کفایت نمی کند؛ زیرا اگر میان دو شیء تلازم ذهنی برقرار نباشد، ذهن از یکی به دیگری منتقل نخواهد شد.
- ۲- تلازم موجود میان معنای لفظ و معنای بیرون از آن، روشن و بین باشد؛ بدین معنا که ذهن هنگام تصور معنای لفظ، بدون نیاز به وساطت شیء دیگر، به لازم آن منتقل گردد.



درس ۳۰۳

تقسیمات الفاظ

در یک نگاه:

تقسیمات الفاظ

1 - تقسیمات الفاظ

لفظ مستعمل-در برابر لفظ مهمل-با توجه به معنایی که بر آن دلالت می‌کند، چند تقسیم عام دارد.

لفظ با توجه به معنایش،

۱- گاهی از آن جهت که یک لفظ است، در تقسیم لحاظ می‌شود؛

۲- و گاهی از آن جهت که چند لفظ است؛

۳- و گاهی از آن جهت که لفظ است، با قطع نظر از آنکه یک لفظ است یا چند لفظ.

۱-۱- مختص، مشترک، منقول، مرتجل، حقیقت و مجاز

لفظ واحدی که بر معنای خود با یکی از دلالت‌های سه‌گانه پیشین دلالت دارد، اگر در ارتباط با معنایش ملاحظه شود از پنج حال بیرون نخواهد بود؛ زیرا معنای آن لفظ یا واحد است، که در این صورت «مختص» نامیده می‌شود؛ و یا متعدد است. و لفظی که دارای معانی متعددی است، بر چهار نوع است: مشترک، منقول، مرتجل، حقیقت و مجاز. بنابراین، لفظ واحد در رابطه با معنایش بر پنج قسم می‌باشد.

۱-مختص: لفظی است که جز یک معنا نداشته، به همان معنا اختصاص دارد، مانند: آهن و حیوان.

۲-مشترک: لفظی است که دو یا چند معنا دارد، و آن معانی در عرض یکدیگر موضوع له لفظ قرار گرفته‌اند، نه در طول هم، و در وضع لفظ برای یک معنا، معنای دیگر آن لحاظ نشده، وضع لفظ برای هر یک از آن معانی کاملاً مستقل از وضعش برای معنای دیگر است، مانند لفظ شیر و مهر در فارسی و لفظ عین در عربی.

۳-منقول: لفظی است که چند معنا دارد و برای همه آن معانی وضع شده است، مانند لفظ مشترک، با این تفاوت که وضع لفظ منقول برای برخی از معانی پس از وضع آن برای معنای دیگر است، و در وضع دوم مناسبت میان دو معنا لحاظ شده است، مانند واژه «صلوة» که ابتدا برای دعا وضع شده بود، و آنگاه در دین اسلام به تناسب آن معنا، برای عمل خاصی که مرکب از قیام و رکوع و سجود و مانند آن است، وضع و به این معنا نقل داده شد.

بیشتر واژه‌هایی که در عرف، شرع و نزد صاحبان علوم و صناعات بکار می‌رود، از این قبیل است.

واژه منقول، به کسی که آن را نقل داده، نسبت داده می‌شود. اگر ناقل،

۱- عرف عام یعنی توده مردم باشد به آن منقول عرفی گفته می‌شود؛ مانند لفظ سیاره و طائر در عربی.

۲- و اگر ناقل، عرف خاص یعنی گروه خاصی از مردم باشد، مثل عرف متدینان، منطق دانان، اهل ادب و فیلسوفان، به آن منقول شرعی، منطقی، ادبی یا فلسفی گفته می‌شود.



۴- **مرتجل:** لفظ مرتجل مانند لفظ منقول است، با این تفاوت که در لفظ مرتجل، مناسبت میان دو معنا لحاظ نشده است. بیشتر نامهایی که برای اشخاص وضع می‌شود، از این قبیل است.

۵- **حقیقت و مجاز:** لفظی است که در چند معنا استعمال می‌شود، اما تنها برای یکی از آنها وضع شده است، و در دیگر معانی بخاطر پیوند و تناسبی که میان آنها و معنای موضوع له نخستین وجود دارد، بکار می‌رود؛ اما استعمال لفظ در دیگر معانی چندان شیوع ندارد که موجب وضع لفظ برای آن شود. در چنین موردی گفته می‌شود: لفظ در معنای نخستین «حقیقت» است، و در معنای دوم «مجاز» می‌باشد.

معنای نخستین «معنای حقیقی»، و معنای دوم «معنای مجازی» خوانده می‌شود.

استعمال لفظ در معنای مجازی همواره نیازمند قرینه‌ای است که لفظ را از معنای حقیقی برگرداند، و نیز معنای مجازی موردنظر را از میان سایر معانی مجازی مشخص سازد. پس قرینه دو نقش دارد:

۱- یکی اینکه نشان می‌دهد متکلم معنای حقیقی را مراد نکرده است،

۲- و دیگر آنکه مشخص می‌سازد در میان معانی مجازی لفظ، کدامین آن مقصود گوینده است.

۱-۲- منقول تعیینی و منقول تعیینی:

منقول تعیینی آن است که ناقل معینی با اختیار و قصد این لفظ را از معنای قدیم به معنای جدید نقل داده باشد مانند بیشتر الفاظ منقوله در علوم و فنون مختلفه که دانشمندان یا صاحب فن ویژه‌ای یا مخترع معینی این لفظ را برای معنای جدید قرار داده است.

منقول تعیینی آنست که ناقل معینی ندارد، بلکه مردم آن لفظ را در غیر معنای حقیقی به کمک قرینه بدون قصد وضع تعیینی و نقل استعمال کرده‌اند سپس به مرور این لفظ در آن معنا کثیر الاستعمال و مشهور شده تا آنجا که سرانجام معنای مجازی از حقیقی جلو افتاده و عند الاطلاق همین معنای مجازی تبادر می‌کند. مانند حقیقت شدن صلوٰة در این عبادت خاصه و صوم و حج در عبادات مخصوصه که در اثر کثرت استعمال است و گرنه وضع تعیینی ندارد.